

آسمان باش

اخم کردی به دنیا
اخم کردی به مردم
می روی توی لاکت
می شوی در خودت گم

تو فقط هستی و تو
در اتاقی که خالی ست
فکر کن! مثل این که
هیچ کس دوستت نیست

با همه قهر هستی
با خودت مهربان باش
ذره ای مثل دریا
ذره ای آسمان باش

منیره هاشمی

برای آن گل سرخ

گلی در پارک دیدم
عجب رنگی، چه بویی داشت آن گل!
چه زیبا از خودش تعریف می کرد
چه رویی داشت آن گل!

نشست آرام آرام
شبیه شاپرک روی دل من.
و در آن لحظه شاد
دل من بوی گل می داد و عطرش
به هر سو پخش می شد.
فضا شاداب و لذت بخش می شد.

دلَم می رفت با گل
دلَم پر می زد از من دور می شد.
برای آن گل سرخ
دلَم زنبور می شد

دلَم گلدان خشکی پُر ترک بود
برایش بهترین مهمان: گل سرخ
تمام غصه ها از یاد من رفت
کنار آن گل سرخ.

سید احمد میرزاده

تصویرگر: مریم طباطبائی
زیر نظر بایک نیک طلب

سکوت

رود
 شعر تازه‌ای سرود
 با مداد آبی‌اش
 روی خاک
 شعر تازه را نوشت
 خاک شد بهشت!
 باد
 ساز تازه‌ای نواخت
 ابر
 چکه‌چکه قصه گفت
 دانه‌دانه غنچه‌ها
 توی باغ گل شدند

رنگ‌رنگ ...

من چرا سکوت کرده‌ام
 مثل سنگ؟!
 آنسویه موسویان

آنسویه موسویان

دوست سایه‌ها

روبه‌روی من نشسته است
 در میان باغچه
 دوست با تمام سایه‌ها و سارهاست
 فکر می‌کنم چرا چراغ برق
 هیچ وقت
 برگی و جوانه‌ای نداده است

بهر روز اقبالی درخشان

شاعران جهان

او از بزرگان شعر کره است
 و مجموعه شعرهای زیاد دارد.
 در شعرهایش تصاویر برجسته‌ای
 ارائه می‌کند. «کتاب آواز کبوتران
 کوچک»، «آفتاب گردان»، «ذهن»
 از مجموعه شعرهای او هستند.
 او در سال ۱۹۵۲ موفق به
 کسب جایزه شهر ستول شد.

ذهن من

ذهن من دریاچه‌ای آرام است
 با باد موج می‌اندازد
 با ابرهای لغزان سایه می‌گیرد

یکی سنگ می‌اندازد
 یکی ماهی می‌گیرد
 یکی آواز می‌خواند

اما من هر شب
 دریاچه را با رویاهایم می‌پوشانم
 روزی که قوی سپید بر می‌گردد
 بگذار این ساحل به هم‌ریخته
 باشد

سروده کوانگ سوپ کیم

شاعران ایران



سید حسن حسینی، شاعر،
 نویسنده و پژوهشگر معاصر در
 سال ۱۳۳۵ در تهران متولد شد
 و در سال ۱۳۸۳ چشم از جهان
 فرو بست.

از مجموعه آثار آن می‌توان
 به هم‌صدا با حلق اسماعیل،
 گنجشک و جبرئیل، از شرابه‌های
 روسری مادرم، ملکوت سکوت و
 ... اشاره کرد. شعری عاشورایی از
 مجموعه «گنجشک و جبرئیل»

«راز رشید»

به گونه‌ ماه
 نامت زباند آسمان‌ها بود
 و پیمان برادری‌ات
 با جبل نور
 چون آیه‌های جهاد
 محکم
 تو آن راز رشیدی
 که روزی فرات
 بر لب‌ت آورد
 و ساعتی بعد
 در باران متواتر یولاد
 بریده بریده
 افشا شدی
 و باد
 تو را با مشام خیمه‌گاه
 در میان نهاد
 و انتظار در بهت کودکانه حرم
 طولانی شد
 تو آن راز رشیدی
 که روزی فرات
 بر لب‌ت آورد
 و کنار درک تو
 کوه از کمر شکست